



نشر چشمه

# آن بیتی خانه‌ی پزشک

ترجمه‌ی شیرین ملک فاضلی

- جهان‌نو -



## مقدمه‌ی مترجم

آن بیتی استاد مسلم خلق شخصیت‌هایی است که درگیر انطباق خود با ارزش‌های نسل بعد از خودشان هستند. قهرمان‌های او اغلب آدم‌هایی منفعل و سرد هستند که نمی‌توانند از مشکلات‌شان خلاص شوند. بیتی متولد ۱۹۴۷ در امریکاست، شاید برای رشد در این برهه‌ی تاریخی و مرحله‌ی گذار است که توصیف روابط معمول نسل دهه‌ی ۶۰ و ۷۰؛ آثار طلاق، آزادی‌های جنسی و بی‌هدفی نسل جوان دست‌مایه‌ی اغلب داستان‌هایش می‌شود. با این حال بعدها او دایره‌ی خلق شخصیت‌هایش را گسترده‌تر کرد، ولی لحن صمیمانه و کنایه‌آمیزش همچنان سر جای خود بود. در آثاری که در دهه‌ی ۹۰ میلادی چاپ کرد، توجهش باز به همین نسل بود که سن‌شان بیشتر شده بود ولی شادتر نبودند. در این دوره از احساساتی عمیق‌تر نوشت و به بحران‌های میان‌سال‌ی و بیگانگی از خود و تزلزل در روابط و زندگی پرداخت.

بسیاری سبک عاری از پیچیدگی بیتی را یادآور مینی‌مالیسم ارنست همینگوی می‌دانند؛ جمله‌هایی ساده و کوتاه و معمولاً در زمان حال، بی‌گذشته و آینده. جان آبدایک در تعریف از بیتی، خطاب به او می‌گوید: «تو می‌دانی چه‌طور داستانی کاملاً متفاوت با همه‌ی داستان‌های دیگر بنویسی.»

اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی داستان‌های کوتاه بیتی در مجله‌ی نیویورکر و نشریات ادبی دیگر چاپ شد. او اولین مجموعه‌داستان کوتاهش به نام کج‌شدگی‌ها را در



قدری از شب گذشته بود که پری جادویی پاورچین کنار پنجره آمد و در انتظار شبخ نشست. شبخ سوار بر باد رسید و ضربه‌ای به شیشه زد و شیشه در قاب پنجره لرزید. شیشه‌ی لرزان آوای شبخ بود و علامتی برای پری که بیرون بیاید و پرواز کند. پری جادویی نمی‌ترسید، چون پیش از این نیز چندین بار همین کار را کرده بود. گاهی شبخ از پنجره می‌گذشت و کنار پری در تخت خواب می‌ماند ولی بقیه‌ی وقت‌ها باهم پر می‌کشیدند. پری پنجره را کمی بالا می‌داد تا حتا اگر کسی متوجه نبودنش شود، نفهمد از کجا رفته است. بعد نفسش را حبس می‌کرد تا جمع شود و بتواند فرار کند.

شبخ انگشش را داخل شکاف کرد تا به پری کمک کند. پری از روی انگشت شبخ رد شد و در فضای گود و خالی میان گردن و شانه‌ی شبخ قرار گرفت، گویی در گهواره‌ای جای گرفته است. پری که در خود حلقه می‌زد، شبخ راحت‌تر بود، چون شبخ اغلب غمگین بود و وقتی غمگین بود، دوست نداشت مستقیم به او نگاه کند. پرواز که می‌کردند، همه چیز در سکوت فرومی‌رفت. آن قدر اوج می‌گرفتند که دیگر صدایی شنیده نمی‌شد. دیگر صدای دعوای پدر و مادرها، پارس سگ‌ها یا حتا زنگ تلفن را نمی‌شنیدند و سکوت زیبا بود.

اگر آدم‌ها پری را می‌دیدند، پری آن قدر سریع از کنارشان می‌گذشت که گویی نسیم پاییزی برگی رار بوده است.